جمع بین مفاد اکل میته از دنیا و محبت مال در روایات

در ادعای مفاد صوفیه در روایت حفص

به حدیث سی و یکم رسیدیم. ولی یکی از اعزه، مطلبی را فرستاده‌اند، راجع به حدیث حفص که هفته قبل خواندم. فرموده‌اند: در کافی، حدیثی هست که با مضمون این روایت موافقت ندارد. شما حدیث حفص را با آن حدیث، چطور جمع می‌کنید؟ حدیث حفص به این صورت بود: «ما منزلة الدنيا من نفسي إلا بمنزلة الميتة- إذا اضطررت إليها أكلت منها»[1]؛ میته است، وقتی مجبور بشوم می‌خورم، و گرنه، خیر [نمی‌خورم].

در حدیث کافی آمده است:

> «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ بَهْرَامَ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يُحِبُّ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ يَكُفُّ بِهِ وَجْهَهُ وَيَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ وَيَصِلُ بِهِ رَحِمَهُ.[2]

«لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يُحِبُّ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ»؛ باید جمع مال را دوست بدارد. سه کار می‌کند: **«يَكُفُّ بِهِ وَجْهَهُ»**؛ مجبور نیست به دیگری رو بزند. کفّ وجه می‌کند و صورتش را نگه می‌دارد از اینکه به دیگران رو بزند. **«وَيَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ»**؛ اگر دینی دارد با مالش آن را ادا می‌کند. **«وَيَصِلُ بِهِ رَحِمَهُ»**؛ با این مال، صله رحم می‌کند.

فرمودند این روایت، با اینکه کسی بگوید دنیا نزد من میته است، نمی‌سازد. در ادامه هم فرمودند که احتمالش هست که روایت حفص، برای صوفیه باشد. ریخت حدیث و لحن آن به حرفهای صوفیه می‌آید، نه اینکه از بیانات اهل البیت علیهم السلام باشد. این فرمایش ایشان است که در آنجا ارسال کردند. بعد هم امر کردند که راجع به این صحبت بشود. من هم به‌صورت مروری عرض می‌کنم.

ببینید اصل روشی که ایشان اعمال کرده‌اند، از حیث محوریت خوب است. من باره‌ا عرض کرده‌ام؛ روایتی در کافی شریف بود که [راوی می‌گوید:] به امام عرض کردم احادیث مختلفی از شما به ما می‌رسد، چه کار کنیم؟. در این زمینه حدیث زیاد است، این حدیث کافی که خیلی جالب است این است: خود سائل تصریح می‌کند که احادیث مختلفی از شما می‌آید؛ «ممن نثق به و ممن لا نثق به»؛ یعنی می‌گوید یکی از آنها از ثقه است و دیگری از ثقه نیست. خب، خیلی واضح حضرت علیه

السلام می‌توانستند بگویند به «تثقیف» عمل کن. ولی حضرت علیه السلام این را نفرمودند. فرمودند: به محتوای حدیث نگاه کن. ببین آیا این محتوا با سایر احادیث ما و آیات قرآن موافقت دارد یا ندارد. این روش بسیار مهمی است. سند محوری نیست؛ اصل این است که باید محتوا را نگاه کرد. ببینیم فلش این محتوا به‌سوی چه مطلبی است. گاهی فلش یک محتوا به‌سوی یک چیزهایی است که قطعاً خلاف محکمات دین و شرع است. گاهی هم مشکوک است. ولی بیشتر اولویت با این است که منحرف باشد و محتوا درست نباشد. پس اصل اینکه ایشان حدیثی را آورده‌اند و می‌گویند محتوای روایت حفص با حرف‌های صوفیه انسب است، در نگاه ابتدائی خوب است.

اما کارهای فنی و طبگی در اینجا هست که بسیار مهم است. یعنی حال این حدیث گفته شده است، ولی به صرف اینکه احتمال دارد شبیه حرف‌های صوفیه باشد، کافی نیست. چون شما نمی‌توانید تنها یک روایت بیاورید و بگویید این حدیث این را می‌گوید، پس روایت حفص درست نیست. درحالی‌که شاید ده‌ها و بلکه صدها روایت منا‌سب ـ با آن پیدا می‌شود. یعنی فوقش این است که شما می‌توانید این دلیل بسیار زیاد، یک نحو تعارض می‌بینید. لذا وقتی کار به قطع نرسیده است؛ محتوا را نگاه کردیم، محتوا سنجی کردیم، به قطع نرسیدیم، گام دوم نگاه کردن به منبع حدیث است. اگر به شک افتادید این کار را بکنید. ایشان به شک افتاده‌اند و می‌گویند این روایت در کافی هست؛ «لاخیر...»، روایت دیگر می‌گوید: «ما منزلة الدنیا من نفسي إلا بمنزلة المیتة». خب، اگر به شک افتادیم، نگاه می‌کنیم حدیث حفص در کجا آمده است. در چه کتابی است. در کتاب‌های صوفیه است؟ در کتاب‌های مجهول است؟ هفت قبل، بنده آن را از بحارالانوار خواندم. علامه مجلسی از چه کتابی نقل کرده‌اند؟ از تفسیر قمی بود. البته یادم می‌آید در فدکی از سایر منابع، نزدیک به این عبارات را گذاشته بودند. خب، شما ببینید راجع به تفسیر قمی علماء خیلی بحث کرده‌اند. شما دیدید که قبول دارند یا ندارند. آیا به آن ضمیمه شده یا نشده است. راجع به آن حرف‌ها است. در کلمات علماء، یک احتمال بگردید که یکی از باحثین گفته باشد که احتمال دارد این تفسیر برای صوفیه باشد. اگر پیدا کردید به من هم بگویید. راجع به این تفسیر این همه بحث کرده‌اند! پس ما یک حدیثی را می‌خوانیم که محدثین بزرگ آن را ذکر کرده‌اند. علامه مجلسی آن را در بحارالانوار آورده‌اند. بر آن شرح نوشته‌اند. در سایر کتب؛ در تفسیر برهان، در وسائل و ... آمده است. لذا حدیث از حیث کتب و منبعش، متهم نیست. تفسیر قمی اتهام ندارد که صوفیه در آن دخالت داشته‌اند. لذا این احتمال که این محتوا از مرام آن‌ها و وضع آن‌ها باشد، از انتساب دروغ صوفیه به اهل البیت علیهم‌السلام باشد، این درجه احتمال انتساب پایین می‌آید. تفسیر قمی این را ضعیف می‌کند. این از این ناحیه است.

علاوه که نگاه به منبع مهم است، دو-سه نکته طبگی دیگر عرض می‌کنم. شاید در جلسه قبل عرض کردم؛ در تعبیر «إذا اضطررت إليها أكلت منها»، حضرت نخواستند فقط سفره را بگویند. یعنی بگویند «ما منزلة الدنیا من نفسي إلا بمنزلة المیتة- إذا اضطررت إليها أكلت منها» به این معنا که وقتی سفره زدم من پهن می‌شود، کم غذا می‌خورم. اصلاً منظور از «اکلت» این نیست. «اکلت» یعنی لباس هم که می‌گیرم به قدر ضرورت است. فرش هم که می‌گیرم، به قدر ضرورت است. حظ و بهره‌ای که می‌خواهم از دنیا در من باشد، اقل قلیل و ضرورت است. به اصطلاح طبگی می‌گوییم حضرت دنیا را به مردار تشبیه فرموده‌اند؛ چون مشبه به – میته - ذکر شده، تشبیه است یا اگر دنیا هم نیامده بود، تصریحیه می‌شد. اما ادامه آن شبیه استعاره تخییلیه است. یعنی چون وقتی مضطر می‌شود، اضرار او به اکل و خوردن است، خوردنی که حضرت علیه السلام در اینجا فرمودند، ظاهرش خوردن است که فقط برای سفره است اما مقصود از آن، خوردن نیست. مقصود از آن تمتع و بهره‌مندی و اخذ از آن است. نه صرفاً خوردن. بنابراین اینکه حضرت علیه السلام فرمودند «اکلت منها»، یعنی بهره‌مندی از دنیا است.

اما اینکه حدیث حفص مطالب صوفیه هست یا نیست؟؛ شما مکرر به روایاتی برخورد کرده‌اید که ظاهر آن‌ها را خیلی با هم موافق نمی‌بینید. میزانش همین مباحث امروز ما است. یعنی در کارها ی

محوری هست که آن محور خیلی اهمیت دارد. ببینید عنوان که خود مرحوم کلینی برای باب انتخاب کرده بودند، چه بود؟ «بابُ الِاسْتِعانَةِ بِالدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ»[3]. این خیلی مهم است. حضرت علیه السلام هم فرمودند: «لاخیر فی من لایحب جمع المال»، ما بگوییم خب «نحب جمع المال»؟! دیگر تمام شد! بلکه حکم انواعی دارد. حبی که ریختش ریخت دنیا و تعیش است، ریخت تلذذ و پابندی به دنیا است و حبی که روی حکمت و حساب است و الّا در آن آیۀ شریفۀ سوره دهر که برای اهل البیت علیهم‌السلام نازل شده، مفسرین گفته‌اند: وجه اظهر آیه هم همین است. «وَيُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً»[4]؛ یعنی «علی حبّ اللّه» یا «علی حبّ الطعام»؟ این طعام را دوست دارند. دوست دارند، یعنی اهل البیت علیهم السلام دنیا زده بوده‌اند؟! نعوذ باللّه، اهل شکم بوده‌اند؟! خیلی طعام را دوست داشتند اما با اینکه خیلی دوست داشتند، به مسکین دادند؟! اینجا «حبّه» به چه معنا است؟ یعنی روزه بودند، گرسنه بودند. انسانی که روزه گرفته و گرسنه است، یک حب تکوینی غیر رنگ دنیا دارد. این حب، در اینجا خیلی مهم است. این حب، نه یعنی اهل شکم هستم. بلکه یعنی ببینید چقدر طعام را دوست داشت، اما داد. این حب طعام است روی طبیعی و فطرت امر مزاج که وقتی گرسنه می‌شود، وقتی غذا می‌خورد طبیعتاً میل به آن غذا دارد. لازم می‌دانند که خدای متعال برای بدن او نیاز قرارداده است. پس «لایحب جمع المال» محبتی از اینجهت نیست که خود مال را دوست بدارد والا آیۀ شریفه می‌فرماید: وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ، الَّذي جَمَعَ مالاً وَعَدَّدَهُ، يَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ، كَلاَّ لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ»[5]. چند بار دیگر هم عرض کردم؛ اینجا نفرموده است: «بعداً»؛ فرموده است: «لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ». این لام، چه لامی است؟ حال است یا استقبال است؟ «سوف ینبذن فی الحطمه»؟ یا «لینبذن»؟ یعنی لحظه به لحظه دارد فرو می‌رود. حطام دنیا. «وَما أَدْراكَ ما الْحُطَمَةُ». بعد این آیۀ شریفه، برای مضمون اولش چقدر عجیب است! «جمع مالا»، بعد می‌گوید: «نارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»؛ این آتش در دل او شعله‌ور می‌شود. چرا؟ چون «جَمَعَ مالاً وَعَدَّدَهُ»؛ به آن مال دل بسته بود. دلی که به جمع مال گره خورده، وقتی می‌بینند که می‌خواهند از او بگیرند و همه را بگذارد و برود، معلوم است که «تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»، این دل چه حالی می‌شود؟!

بنابراین «لاخیر فی من لا یحب جمع المال»، «لا یحب» از محبت حکیمانه به آثارش است که «یکف به وجهه، یقضی به دینه، یصل به رحمه». برای این می‌خواهد. نه برای خود دنیا. سر یک سفره دو نفر دارند غذا می‌خورد. یکی تمام دلش و توجهاش و تمرکزش، به مزۀ این غذا است؛ شوق است، این بار بهتر بود، آن بار بهتر بود و .... همه‌اش همین است؛ خب این رنگ دنیا دارد. چیز مهمی نیست. یکی هم دارد همۀ این‌ها را می‌خورد و چه بسا از دیگری هم بیشتر لذت می‌برد، اما اصلاً هم یادش نیست. اصلاً یادش نیست که آن بار چه بود. گفته بود این بار خوشمزه‌تر بود یا آن بار خوشمزه‌تر بود؟ گفته بود آن بار خوشمزه‌تر بود برای آن روز، امروز هم خوشمزه‌تر است برای امروز. واقعاً این جور است. هر روزی خداوند خوشمزه‌تری را برای آن روز فراهم کرده است. می‌خورد و لذت هم می‌برد.

شاید وجه اینکه فرمودند از سنت انبیاء این است که وقتی غذا می‌خوردند، اولاً با دست می‌خوردند و بعد هم «لعق الاصابع» دارند. از سنت انبیاء است که انگشتانشان را می‌لیسند. برای توجیهش همیشه این جور عرض می‌کردم: شما چه کسی را دیده‌ای که انگشتش را به ظرف عسل بزند و بعد که بیرون آورد، به‌دنبال دیوار و سنگی بگردد تا آن را به سنگ بمالد. دیده‌ای؟!؛ خیر. چه کار می‌کند؟ فوری می‌لیسد. این عسل است! فوری می‌لیسد. انبیاء هر غذایی خوردند عسل بوده که بعدش انگشتشان را می‌لیسند. کسی که عسل خورده، انگشتش را می‌لیسد. این خیلی اهمیت دارد.

[1]. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴۶.

[2]. شیخ کلینی، الكافي (بر اساس چاپ اسلامیة)، ج ۵، ص ۷۲.

[3]. شیخ کلینی، الكافي (بر أساس چاپ اسلامیة)، ج ۵، ص ۷۱.

[4]. الانسان، آیه ۸.

[5]. الهمزة، آیات ۱-۴.

بازبینی #4
ایجاد شده 12 نوامبر 2025 15:14:50 توسط ... .
به روزرسانی شده 23 نوامبر 2025 13:03:40 توسط ... .